

## بازتاب هویت ایرانی در شعر معاصر تاجیک

امیرحمزه حسونند\*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

منوچهر اکبری\*\*

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

علی رضا حاجیان نژاد\*\*\*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۱۲، تاریخ تصویب: ۹۷/۱۱/۲۳، تاریخ چاپ: زمستان ۱۴۰۰)

### چکیده

اکنون بیش از ۲۵۰ سال از جدایی تاجیکستان از ایران می‌گذرد از آن زمان تاکنون این کشور جنگ‌های خونین و حوادث تلخ بسیاری را از سر گذرانده است اما هویت ایرانی خود را با قوت حفظ کرده است. شعر معاصر تاجیکستان وارث ادبیات کهن فارسی و آینه‌ای است که تجلی فرهنگ ایرانی را به وضوح در آن می‌توان دید.

این مقاله شعر پنج شاعر برجسته تاجیک را از منظر عناصر و مولفه‌های فرهنگ ایرانی مورد مطالعه قرار داده است. در این بررسی مشخص شد شاعران تاجیک فراتر از مرزهای سیاسی به وطن تاریخی خود ایران نظر دارند و شیفته‌وار به میراث فرهنگی و ادبی مشترک خود با ایران می‌نگرند و به آن می‌بالند و دو عنصر زبان فارسی و گذشته تاریخی مشترک مهم‌ترین عناصر شکل‌دهنده هویت فرهنگی آنهاست. تجلی فرهنگ ایرانی را در شعر آنان می‌توان به صورت بزرگداشت زبان فارسی و نگرانی از سرنوشت آن در برابر هجمه‌های گوناگون، یادکرد گذشته مشترک، تعظیم اساطیر و شخصیت‌های ایرانی به ویژه شاعران مشاهده کرد.

واژگان کلیدی: شعر معاصر تاجیک، هویت، ایران، فرهنگ

\* amirh9512@gmail.com (نویسنده مسئول)

\*\* makbari@ut.ac.ir

\*\*\* hajiannjd@ut.ac.ir

## مقدمه

زبان فارسی که روزگاری در مشرق زمین از حلب تا کاشغر گسترده بود، امروز قلمرو وسیع گذشته را ندارد. پس از سقوط سلسله صفویه در ایران از دایره حضور و نفوذ فارسی کاسته شد و جغرافیای آن روز به روز محدود تر گردید. «در جهان ایرانی مآب پیش از آنکه تسلیم فرایند غربی شدن گردد، زبان فارسی نوین که با آثار عالی هنری شکل ادبی به خود گرفته بود به عنوان زبان ارتباطی مشترک<sup>۱</sup> رواج یافت و در اوج گستردگی خود تقریباً در مرز قرن های شانزده و هفده مسیحی، گستره آن در این نقش بدون انقطاع تا جنوب خاوری اروپا و جنوب باختری آسیا امتداد داشت» (رادفر، ۱۳۸۸: ۴۳).

زبان فارسی با همه فراز و فرودهایی که پشت سر نهاده در سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان زبان رسمی است و در شماری از کشورهای دیگر چون ازبکستان، قزاقستان، ترکمنستان، پاکستان، هند و... مردمانی زندگی می کنند که به فارسی سخن می گویند. «هنوز در کوی و برزن کابل، بلخ، قندهار، بخارا، سمرقند، فرغانه، خجند بدخشان، اورا تپه، ختن و ختا سخن فارسی به گوش می رسد امروزه زبان دست کم صد میلیون نفر از مردمی که در آسیا زندگی می کنند، فارسی است» (انوشه، ۱۳۸۷: ۱۱).

کشور تاجیکستان پس از ایران و افغانستان مهم ترین پایگاه زبان فارسی است. علاوه بر زبان فارسی عوامل ریشه دار مذهبی، تاریخی و فرهنگی ما را با مردم تاجیک می پیوندد. از قرن دهم هجری که در ایران حکومت شیعه مذهب صفوی و در ماوراء النهر حکومت سنی مذهب شیبانی توسط اقوام ازبک روی کار آمد به دلایل مذهبی و سیاسی روابط ایرانیان و تاجیکان نیز تقلیل یافت و زبان و ادب فارسی در ایران و ماوراء النهر به دو مسیر جداگانه افتاد. «علی رغم جدایی کامل سرنوشت سیاسی و جغرافیایی این منطقه در قرن دهم هجری با ایران که به دنبال تشکیل سلسله صفوی و شیبانیان در ایران و ماوراء النهر رخ داد این منطقه هرگز از نظر فرهنگی از ایران و جهان ایران جدا نشد و به رغم تمام نامردمی ها و نامرادی های یکصد سال اخیر که تازیانه دشمن غدار و رو سیاه بی رحمانه بر پیکرش وارد ساخت مردانه ایستاد و با ساز کردن سرود زیستن، مساله را از نبودن به بودن تغییر داد» (خدایار، ۱۳۸۳: ۴).

تسلط شوروی سابق بر ماوراء النهر در قرن بیستم، تاجیکان را در تنگناهای فرهنگی دشواری قرار داد و مانع هر نوع ارتباط این منطقه با ایران شد. «با قوت گرفتن پایه های حکومت اتحاد

<sup>۱</sup> - Lingua franca

جماهیر شوروی سابق در دهه سی ام این قرن، حصار تنگ کمونیست آن چنان فضای خفقان آوری بر گرداگرد آن ایجاد کرد که پیوندهای مردمان دو سوی جیحون به کلی گسسته شد. این تحولات، ماوراءالنهر را در سه مقطع حساس و سرنوشت ساز تاریخی سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۴ م. در هیات ماورالنهر متحد، سال های ۱۹۲۴ تا ۱۹۹۱ م. به شکل پنج جمهوری کمونیستی تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان و ترکمنستان اتحاد جماهیر سوسیالیستی و سرانجام سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ م. در قالب پنج جمهوری یاد شده به سوی سرنوشتی مستقل هدایت کرد» (حیاتی، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

دوران تسلط کمونیست دشوارترین زمان برای فارسی زبانان این منطقه بود. در این دوران زبان فارسی که دیگر تاجیکی نامیده می شد حتی در تاجیکستان و ازبکستان نیز چون بیگانه ای غریب محسوب می شد. «در دهه سی و چهل این قرن، زبان فارسی و ادبیات غنی گذشته آن در برابر زبان روسی و فرهنگ مسلط کمونیستی صورت ادبیات اقلیت به خود گرفت... فضای بسته ای که در این سالها به وسیله دهشت و وحشت حکومت استالینی در این منطقه حاکم شده بود ادیبان و شاعران را از سایه خود هم می ترساند. زبان فارسی با خط و ادبیات فارسی به دلیل پیوند با اسلام و ایران، جرمی نابخشودنی به حساب می آمد؛ بنابراین قلم ها شکسته شد و سرها بالای دار رفت... در سرزمینی که مردمانش از دریچه زبان و ادب فارسی به جهان معرفت می نگرستند، خواندن اشعار حافظ و سعدی جنایت تلقی شد» (همان: صد و بیست و نه).

تقسیم زبان پارسی به سه نام فارسی، دری و تاجیکی در سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان سبب شد که در دو قرن اخیر تدریجاً هر یک از این شاخه های سه گانه تحولات خاص خود را پشت سر بگذارد و به دلایل متعدد اجتماعی - سیاسی در ساختار و واژگان و تلفظ تفاوت هایی پیدا کند؛ اما شعله علاقه به ایران و زبان فارسی در خارج از مرزهای ایران هرگز خاموش نشد. پس از استقلال تاجیکستان در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۴ م. این ملت با پشت سر نهادن رنج های بسیار توانست قد برافرازد و پیوند خود را با گنجینه معنوی و فرهنگی ایران مستحکم کند، گر چه هرگز به طور کامل از آن نگسسته بود. «چهره ایران در سال های استقلال به معنای واقعی کلمه در منطقه ماوراءالنهر در بین مردمان جمهوری های تازه استقلال یافته، تصحیح شده و وضعیت بسیار روشن تری به خود گرفته است در این زمان رویکرد اهل علم و ادب فارسی زبان تاجیکستان و ازبکستان - همچنین ازبک زبان به ایران - به یک رویکرد عمیق و معنا دار تبدیل شده است. این گروه راه اعتلای خویش را در اتصال به این پدر وطن دیده

اند» (همان: صد و سی).

در دهه های اخیر توجه به ایران و زبان و ادبیات فارسی به یکی از اصلی ترین موضوعات شعر تاجیکستان تبدیل شده است اما در مقابل فعالیت ها و تحولات ادبی این کشور همسایه و همزبان که پاره ای از پیکر ایران است در ایران و در بین دانشگاهیان چندان انعکاس نیافته و شعر و ادبیات آن تقریباً ناشناخته مانده است. به منظور جبران اندکی از خلأهای موجود در این مقاله سعی داریم بازتاب هویت ایرانی را در شعر پنج شاعر برجسته تاجیک (مومن قناعت، بازار صابر، لایق شیرعلی، گلرخسار صفی آوا، فرزانه خجندی و بازار صابر) مورد مطالعه قرار دهیم. دلیل انتخاب شاعران مذکور این است که این پنج نفر برجسته ترین شاعران معاصر تاجیک و در واقع چکیده ادبیات معاصر تاجیکستان هستند و شواهد بسیاری در شعر آنان هست که به توجه آنان به ایران و هویت ایرانی دلالت دارد.

#### پیشینه پژوهش

در کشور ما پژوهش های اندکی در باره شعر تاجیکستان انجام گرفته است. مهم ترین آثار در این حوزه دو کتابی است که «علی اصغر شعر دوست»<sup>۱</sup> با نام های «تاریخ ادبیات نوین تاجیکستان» و «چشم انداز شعر فارسی تاجیکستان» به چاپ رسانده است. علی اصغر بوند شهریاری مقاله ای با عنوان «رابطه های ادبی ایران و تاجیکستان» در شماره ۵۴ «پژوهشنامه علوم انسانی» منتشر کرده است. سهیلا حسینی نیز مقاله ای با عنوان «نقد زیبایی شناختی رنگ در شعر فرزانه خجندی» نوشته که در شماره ۷۴ مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم تهران به چاپ رسیده است.

#### پرسش های پژوهش

این مقاله سعی دارد حتی الامکان به این پرسش ها پاسخ دهد:

- ۱- هویت ایرانی در شعر شاعران برجسته معاصر تاجیکستان چه جایگاهی دارد؟
- ۲- کدام یک از مولفه ها و عناصر فرهنگ ایرانی بیشتر در شعر آنان تجلی یافته است؟

#### معرفی شاعران منتخب

#### مومن قناعت

<sup>۱</sup> - سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

مومن قناعت در سال ۱۹۳۲ م. در روستای «کرگاو» از توابع بدخشان در خانواده ای کشاورز به دنیا آمد. در سال ۱۹۵۶ م. دانشگاه دولتی تاجیکستان را در رشته ادبیات تاجیکی به پایان برد. قناعت شاعری را از سال ۱۹۵۰ آغاز کرده و نخستین کتابش به نام «شراره ها» در سال ۱۹۶۰ به چاپ رسیده است. قناعت به مشاغل متعددی مشغول بوده است. از آن جمله سردبیری مجله «صدای شرق»، وکالت مجلس شوروی، ریاست سازمان صلح و دوستی جمهوری تاجیکستان. «سروش استالینگراد» و «گهواره سینا» که در سال ۱۹۸۱ برنده جایزه دولتی رودکی شد، از دیگر آثار اوست. توجه به قواعد موسیقایی شعر فارسی و شعر عروضی به نحو برجسته ای در اشعار مومن قناعت نمودار است. در میان شاعران معاصر تاجیکستان کمتر کسی می توان یافت که به اندازه مومن قناعت به قواعد عروض شعر فارسی پایبند باشد. زبان شعر مومن امروزی است و دایره واژگان او گسترده است. قناعت همچون دیگر شاعران تاجیک درد هویت دارد و هویت خود را در تاریخ نیاکان جستجو می کند (نک، قناعت ۱۳۷۳: مقدمه).

مومن قناعت در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ در ۸۶ سالگی در شهر دوشنبه دار فانی را وداع گفت و در گورستان «لوچاب» این شهر به خاک سپرده شد.

### بازار صابر

بازار صابر اف در سال ۱۹۳۸ م. در روستای « صوفیان» ناحیه «فیض آباد» به دنیا آمد. پدرش در جنگ دوم جهانی کشته شد و او در یتیم خانه شهر «حصار» پرورش یافت. در سال ۱۹۶۲ از دانشگاه دولتی تاجیکستان در رشته زبان و ادبیات تاجیکی فارغ التحصیل شد بازار در سال ۱۹۶۰ اولین اشعارش را به چاپ رساند. او «قریحه شعر را ذاتی و شعر را همزاد خود می داند:

من آن شاعر که استادی ندارم / روان شد شعر من از شیر مادر» (صابر، ۱۳۷۳: مقدمه)

بازار مدتی مدیر روزنامه «معارف و مدنیت» بود و بعد مدیر نظم مجله «صدای شرق» شد و تا سال ۱۹۷۹ در آنجا مشغول به کار بود و بعد از آن هم جانشین رئیس شورای نظم «اتحادیه نویسندگان» گردید. از صابر چند اثر به چاپ رسیده است. از جمله: پیوند، آتش برگ، با چشیدن با چمیدن، چشم سپیدار، از وطن وقتی که می رفتم و ...

بازار پس از آزادی از زندان در سال ۹۴ و سفر به «سیاتل» آمریکا و اقامت در این کشور، وارد

دوره دوم زندگی خود شد. و که از شیفتگان ایران بود و در سفرنامه ای که در سفرش به ایران نوشته بود عمیقاً ایران و فرهنگ آن را ستوده بود در سال های اقامت در آمریکا، انتقادهای تندی را علیه ایران و ایرانیان مطرح کرد که حیرت همگان را برانگیخت وی در این دوره با سرودن اشعاری مانند «ای خدای بینوایان استالین را زنده کن!» آرزوی بازگشت به دوره شوروی را در دل پروراند. این تغییر دیدگاه باعث شد که دوستانش شعر تاجیک از او به شدت آزرده خاطر شوند. عده ای او را با نگاه دیگری نگریند و عده ای سعی کردند این سال های پایانی عمرش را نادیده انگارند. مهدی جامی از پژوهشگران تاجیک در صفحه فیس بوک خود درباره بازار صابر نوشته است: «آخرین بار در سال ۲۰۱۴ که برای پنجاه سالگی فرزانه به دوشنبه پرواز می کردم آمد پشت سرم روی صندلی های خالی دراز کشید. عوض شده بود و نخست او را نشناختم. بعد هم که شناختم دیگر حرفی برای گفتن نمانده بود. گویی نمی شناختمش. آنقدر حرفهای عجیب و غریب زده بود که در سال ۲۰۱۲ در راه برگشت از تاجیکستان شعری تند در نقد او نوشتم، گرچه هرگز منتشر نکردم. این سالهای آخرش را از زندگی اش کنار می گذارم و بازار صابری را به یاد خواهم داشت که شعرش یکی از محکم ترین شعرهای تاجیکستان بود - محکم و آتشین. بازار در همان مجلس های نویسندگان برای من خلاصه می شود. نمی خواهم چیزی بیشتر از او بدانم و به یاد آورم.» شایان ذکر است ما در اینجا به شواهدی استناد می کنیم که وی قبل از تغییر عقیده اش درباره ایران نگاشته است. بازار صابر تا ۷۹ سالگی در آمریکا زندگی کرد و مانند مومن قناعت در اردیبهشت ۱۳۹۷ (۱۱ اردیبهشت) در گذشت و در آرامگاه «لوچاب» شهر دوشنبه به خاک سپرده شد.

#### لایق شیر علی

لایق شیر علی در سال ۱۹۴۱ م. در روستای «مزار شریف» از توابع ولایت سغد چشم به جهان گشود. او دانشکده آموزگاری شهر دوشنبه را در ۱۹۶۱ به پایان برد. پس از آن در شهر دوشنبه سکونت کرد و نویسنده بخش ادبی رادیو تاجیکستان شد. مدتی هم مدیریت مجله «صدای شرق» را به عهده گرفت. چندی نیز مشاور شعبه شعر «اتحادیه نویسندگان» تاجیکستان بود. او اولین مجموعه شعرش را در سال ۱۹۶۶ به چاپ رساند. برخی مجموعه شعر های او عبارتند از: «خانه دل»، «خانه چشم» و «خاک وطن» که برای سرودن این دفتر جایزه رودکی به وی تعلق گرفت. لایق در ۱۰ تیر ۱۳۷۹ در دوشنبه درگذشت و در آرامگاه «لوچاب» آرمید.

### گلرخسار صفی آوا

گلرخسار صفی آوا در سال ۱۹۴۷ م. در روستای «یخچ» از ناحیه «نور آباد» تاجیکستان دیده به جهان گشود. او در کودکی مادرش را از دست داد و در ۱۵ سالگی اولین شعر او درباره تاجیکستان در یک روزنامه محلی چاپ شد (نک صفی آوا، ۱۳۹۰: ۱۱). لرخسار در دانشگاه دولتی تاجیکستان در رشته زبان و ادبیات تاجیکی تحصیل کرد و پس از آن به مشاغل فرهنگی پرداخت. از جمله در روزنامه «کامسومول تاجیکستان»، مجله «مشعل» و روزنامه «پیانر» فعالیت می کرد. از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ رییس «بنیاد فرهنگ» تاجیکستان بود. گلرخسار در صحنه سیاست هم حضور داشته است و چندی عضو پارلمان شوروی بوده است (نک شعر دوست، ۱۳۹۰: ۴۷۱).

شخصیت چندوجهی گلرخسار به عنوان شاعر، رمان نویس، مترجم و سیاستمدار، جذابیتی ویژه به وی بخشیده است. به طوری که می توان او را «مادر شعر تاجیک» دانست. گلرخسار فعالیت های ادبی بسیار وسیعی داشته است. تعدادی از مجموعه اشعار او عبارتند از: بنفشه (۱۹۷۰ م)، خانه پدر (۱۹۷۳)، بنیاد دل (۱۹۷۷)، گهواره سبز (۱۹۸۰)، روح عریان یا هفت سروده ناگفته رابعه (۱۹۸۳) و... در سال ۱۳۹۰ «انتشارات نگاه» مجموعه اشعار گلرخسار را به خط فارسی چاپ کرده است.

از گلرخسار تا کنون سه رمان نیز با نام های «زنان سبز بهار»، «زن و جنگ» و «سکرات» به چاپ رسیده است. او با ترجمه هایی از آثار «لورکا»، «کامو» پل ارتباط تاجیکستان با شعر اروپا بوده است. گلرخسار «اگر نماینده تام و تمام شعر تاجیکستان نباشد، بی هیچ تردید شعر او یکی از زنده ترین و هنری ترین وجوه شعر تاجیک را به تماشا نهاده است. دایره وسیع واژگان، تنوع درونمایه های شعر، اسلوب و ساخت زیبا، برخوردار از پشتوانه غنی فرهنگی و... موجب شده است که وی را نه تنها در ایران بلکه در اکثر محافل فرهنگی جهان به عنوان سخنگوی شعر تاجیکستان بشناسند (نک صفی آوا، ۱۳۷۳: ۱۲).

### فرزانه خجندی

فرزانه (عنایت حاجی آوا) ۱۹۶۴ م در شهر «خجند» از استان «سغد» در خانواده ای فرهنگی متولد شد. پدرش مدرس تاریخ و فلسفه بود و مادرش دکترای زبان و ادبیات روس و استاد دانشگاه خجند که تالیفات زیادی در حوزه ادبیات روس و نیز روابط ایران و روس داشت.

فرزانه مدرک دکتری زبان و ادبیات فارسی دارد و دارای عنوان «شاعر مردمی تاجیکستان» می‌باشد. برخی از آثار او عبارتند از: طلوع خنده‌ریز، شبیخون برق، سایه غزل، تاب‌بی‌کرانه‌ها و... فرزانه در اغلب قالب‌های شعری طبع آزمایی کرده و هم در شعر نو از چهره‌های مطرح تاجیکستان است و هم در عرصه قالب‌های سنتی به ویژه غزل موفق بوده است. وی دارنده جایزه «میرزا تورسون زاده» اتحادیه نویسندگان تاجیکستان و «سازمان جوانان تاجیکستان» می‌باشد (نک شعر دوست، ۱۳۹۰: ۴۷۷). فرزانه را «شاعر خلقی تاجیکستان»، «فروغ تاجیکان»، «سایه فروغ» و «ادیب مصور» نامیده‌اند. (نک حسینی و منصور رضی، ۱۳۹۲: ۱۲۷)

### مفهوم هویت

هویت یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم در حوزه علوم انسانی و اجتماعی است و محققان علوم اجتماعی، روان‌شناسان و سایر شاخه‌های علوم انسانی تعاریف گوناگون برای آن ذکر کرده‌اند. «بر اساس تعریف کنفرانس فرهنگی یونسکو در سال ۱۹۸۲ هویت هسته مرکزی شخصیت فردی و جمعی است و اصل بنیادینی است که رفتارها، اعمال و تصمیمات اصلی یک فرد یا جمع را شکل می‌دهد. بر این اساس هویت عموماً در تفاوت با دیگران معنا پیدا می‌کند و در طول زمان استمرار دارد» (حیاتی، ۱۳۸۶: ۳۲).

ما در اینجا با هویت جمعی و به طور مشخص با هویت فرهنگی و ملی سرو کار داریم. پژوهشگران تفاوت ظریفی بین این دو اصطلاح قائل شده‌اند و گفته‌اند: هویت ملی غالباً معنای سیاسی و ایدئولوژیک دارد و هویت فرهنگی صرفاً بر مبنای فرهنگ استوار است. (ستاری، ۱۳۸۰: ۹۶) اما از آنجا که این ایران و تاجیکستان در گذشته یک کشور محسوب شده‌اند در این مقاله هویت ملی و هویت فرهنگی را در کنار هم و گاه به جای هم به کار برده‌ایم و بر این باوریم که هنگام سخن گفتن از گذشته مشترک، کاربرد هویت ملی درباره آنها ایرادی ندارد. در تعریف هویت ملی گفته‌اند: «هویت ملی فرایندی ترکیبی است که از ابعاد و مولفه‌های چند سویه تشکیل شده است. از میان سویه‌های مختلف عناصر زبان، نژاد، دین و فرهنگ در تحلیل هویت ملی نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند» (همان:نود). و ما این اشتراکات چند سویه را با تاجیکستان داریم و علاوه بر آن احساس درد و رنج و افتخار تاریخی مشترک نیز داریم. پس از مفهوم هویت منظور از ایران نیز باید شفاف گردد. وقتی از ایران سخن می‌گوییم در



معنی نخست کشور ایران کنونی به ذهن می آید که در اینجا مورد نظر نیست. منظور ما از ایران حوزه‌ای فرهنگی با مشخصات ویژه‌ای است که این حوزه فرهنگی را از سایر حوزه‌های فرهنگی مثل حوزه فرهنگی شبه قاره هند یا حوزه فرهنگی چین و ... جدا می‌کند. در این مقاله، به این حوزه فرهنگی ایران می‌گوئیم و هر گاه مراد ایران سیاسی باشد به آن کشور ایران می‌گوئیم. با این تعریف «ابن سینا» و «مولوی» ایرانی‌اند چون متعلق به حوزه فرهنگی ایران بزرگ هستند، نه آن که متعلق به کشور ایران باشند. کشور کنونی ایران فقط بخشی از ایران بوده است آنچنان که افغانستان و تاجیکستان هم بخشی از ایران بوده‌اند. بدین ترتیب میان بخش‌هایی از امپراطوری ایران قدیم که ایرانی بوده‌اند با بخش‌های دیگر که جزء امپراطوری ایران بوده‌اند ولی ایرانی نبوده‌اند تفاوت وجود دارد. مثل کشور یونان و بخش‌هایی از ترکیه و سوریه که در یک برهه تاریخی بخش‌هایی از یک امپراطوری به مرکزیت ایران بوده‌اند ولی هرگز ایرانی نبوده‌اند و فرهنگ ایشان ایرانی نیست ولی افغانستان و تاجیکستان ایرانی بوده و هستند و فرهنگ ایشان ایرانی است. مشخصات متمایزکننده ایرانیت که براساس آن، ایرانی از غیر ایرانی متمایز می‌شود، عبارتند از: ۱- زبان فارسی ۲- فرهنگ ایرانی.

مرزبندی‌های سیاسی قرون اخیر که عموماً توسط کشورهای استعماری ترتیب داده شده در بین توده مردم این تلقی را ایجاد کرده که مردم تاجیکستان و افغانستان اتباع بیگانه‌اند اما در حقیقت چنین نیست. محدود کردن ایران به کشور ایران، تجزیه و تقلیل مفهوم ایرانیت است. شعرا، دانشمندان، قهرمانان، افسانه‌ها و گذشته تاریخی یکسان، میراث مشترک همه این افراد در حوزه فرهنگی ایران است و هر یک از آنها یک شاخص فرهنگی محسوب می‌شود. این «شاخص‌های مشترک فرهنگی در بین اقوام و گروه‌های هر کشور عامل مهمی در تقویت هویت ملی است. برخی از مهم‌ترین شاخص‌های فرهنگی عبارتند از: سنت‌ها، اعیاد، رسوم و مناسبت‌ها، اسطوره‌ها، فولکلور، ارزش‌های سنتی و...» (ستاری، ۱۳۸۶: ۸۹).

اکنون پس از چند قرن جدایی سیاسی به لحاظ فرهنگی آنقدر نقاط مشترک بین این سه کشور هست که می‌توان آنها را دارای هویت فرهنگی واحد دانست اما عده‌ای به ویژه در تاجیکستان سعی در انکار این هویت دارند. «ترک‌گراها می‌گفتند که در فرارود کسی از قوم ایرانی نبوده و نیست بلکه ترکانی هستند که تحت تاثیر زبان و فرهنگ فارسی، زبان مادری خود را فراموش کرده‌اند و از همین رو آنان حقوق داشتن دولت مستقل خود را ندارند» (مسلمانیان قبادیانی، ۱۳۷۶: ۱۰۰).

اکنون نیز مردم این کشور از الفبایی که قرن‌ها بدان مأنوس بودند، جدا افتاده‌اند و زبان

فارسی را با خط سیریلیک می نویسند با این وجود شاعران تاجیک همچنان هویت ایرانی خود را می سرایند و اکثریت قریب به اتفاق آنان درباره زبان فارسی و شخصیت های ایرانی شعر گفته اند.

### بازتاب هویت ایرانی در شعر شاعران منتخب

عشق و ارادت تاجیکان به ایران و زبان فارسی مرز نمی شناسد به طوری که «در شعر معاصر تاجیک، هیچ شاعر شناخته شده ای را نمی توان یافت که نام و یاد ایران در شعرش نپید» (شعردوست، ۱۳۸۹: ۵). گواه این مدعا، کتابی است که اخیراً با عنوان «ایران در شعر معاصر تاجیکستان» به کوشش «علی اصغر شعردوست» در ۳۸۷ صفحه به چاپ رسیده که در آن بخشی از اشعاری که شاعران تاجیک درباره ایران و زبان فارسی سروده اند، گردآوری شده است. مطالعه این اشعار، عشق وافر و تعلق خاطر عمیق شاعران تاجیک را نسبت به ایران نشان می دهد.

در اینجا فقط دو نمونه از ابراز احساسات شاعران تاجیک را نسبت به ایران بیان می کنیم سپس به بحث بازتاب هویت ایرانی در شعر شاعران منتخب خواهیم پرداخت. بازار صابر- پیش از تغییر عقیده در سال های آخر عمرش- می گوید: «ایرانیان و تاجیکان یک روح در دو کالبدند با مذهب و زبان و تمدنی مشترک» (صابر، ۱۳۷۳: مقدمه). او که به ایران سفر کرده بود سفرنامه جامعی نگاشته که و از اشتیاق وافرش به ایران سخن گفته است. «سفر من به ایران به سرزمین سبزی بود که سال ها اینجانب آرزویش را می کردم. سفر به سر جوی آب رکن آباد و باغ مصلا سفر به زاینده رود و دماوند و جنگلستان مازندران. سفر به قدمگاه پر افتخار عزیزانم، نیایم. سفر به جایگاه مقدس به برج و گنبد و مقبره ها، به سمبول ها، به طلسم و تعویذ و فال. سفر به عالم فرهنگ، به عالم آهنگ به عالم عشق، سفر به شعر های قدیم، به کوچه های قدیم، به رسته های قدیم، به قصر و کلبه های قدیم سفر به «بوستان» و «گلستان» سفر به «شاهنامه»، سفر به تمدن، سفر به افسانه. سفر به زمین پاکی که مثال خوابگرد مات و مبهوت دنبالش می گشتم. سفر به قبله و کعبه ام بود. سفر به وطن بزرگم بود. من از زادگاه به سوی میهن می رفتم. از جدایی ها به سوی وصل و وصال می رفتم. مرزهای سیاسی و جغرافی را رد نموده خط کشیده جدایی را کور می کردم. من تهی بودم با راه ابریشم نمی رفتم، باری نمی بردم کاروانی نمی راندم. تنها سرحلقه زرین زبان فارسی را در بساط داشتم. من به جستجوی پدر

می رفتم و سر حلقه زرین زبان فارسی بازوبندم بود که پدر مرا شناسد. وطن مرا شناسد ایران عزیز مرا شناسد و یاد آورد» (همان: سیصد و هفتاد و نه).

او چنان نسبت به ایران حس خویشی و یگانگی داشته که پس از خروج از ایران احساس غربت نموده است: «ایران عزیز برای من خارجه نبود ولی حینی که از ماشین فرو آمدم و مرز ترکمنستان باز شد حس کردم که به خارجه می روم. مرز را رد نموده از پشت سیم خار رویم را به ایران گردانده، گفتم:

از دل نرود یاد تو گر خون رود از دل  
یاد تو چو خون نیست که بیرون رود از دل»  
(همان: سیصد و هفتاد و چهار).

مومن قناعت نیز خاطره ای بیان کرده است که اوج ایران دوستی او را نشان می دهد: به یکی از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس رفته بودم. میهمان امیر شدم. مرا معرفی کردند. امیر عرب گفت: به کشور ما در خلیج خوش آمدی. شنیده ام شاعری برای ما شعری بخوان. فی البداهه شعری سرودم که ردیف آن خلیج فارس بود. امیر تا آخر مجلس تلخ شد و دیگر چیزی نگفت. مطلع آن شعر چنین است:

از خلیج فارس می آید نسیم فارسی  
ابر از شیراز می آید چو سیم فارسی  
(قناعت، ۱۳۷۳: ۱۵۶)

هویت ایرانی در شعر شاعران منتخب جلوه های گوناگون داشته است. در این مقاله پر بسامدترین این جلوه ها را مورد واکاوی قرار می دهیم.

#### پاسداشت زبان فارسی

در بین عناصر هویت ساز ملت تاجیک، زبان فارسی به عنوان یک عامل پیوند دهنده و همبستگی ساز بسیار اهمیت دارد. «زبان یک ملت در دنیای هویت و هویت شناسی، سازمان معنایی و ساختار چپستی یک ملت را تشکیل می دهد و ابزار مهم برای حفظ و انتقال فرهنگ، وسیله اندیشیدن، جهان بینی و کنش اجتماعی به شمار می رود. زبان در شکل دادن هویت ملی و فرهنگی تاثیر انکارناپذیری دارد» (ستاری، ۱۳۸۶: ۸۹).

بی گمان زبان فارسی به عنوان مهم ترین محصول فرهنگی خراسان بزرگ، اساسی ترین رکن هویت واحد فرهنگی ایران و تاجیکستان است. زبان نه تنها ابزار ارتباط، بلکه به مثابه ابزار

اجتماعی شدن افراد و ظرف اصلی اندیشیدن است. اشتراک در زبان به علاوه اشتراک در تاریخی که گر چه پاره پاره است اما یکدست و یکسان بر همه گذشته است و ایمان به دینی که با وجود در بر گرفتن مذاهبی چند، در اصل یگانه است، پایه های وحدت ملی یا هویت واحد فرهنگی دو کشور را بنیان نهاده است. در روزگار ما به خاطر تهاجمات بسیاری که به ساحت زبان فارسی شده، حفظ و حراست آن اهمیت ویژه ای یافته است. شاعران منتخب در این مقاله عمیقا به زبان فارسی عشق می ورزند. شواهد زیر به خوبی بیانگر علاقه قلبی آنان به زبان مادری است. لایق شیرعلی شعری دارد با عنوان «زبان گم کرده» که آن را نقل می کنیم. از نظر لایق سیاه روی تر از کسی که زبان مادری را گم کرده، کسی نیست.

هر که دارد در جهان گم کرده ای

در زمین و در زمان گم کرده ای

این نشان گم کرده ای و دیگری

خویشتن را بی نشان گم کرده ای

این یکی بخت جوان گم کرده است

دیگری گنج روان گم کرده است

این یکی گر نیم نان گم کرده است

دیگری نیم جهان گم کرده است

این یکی جان و جگر گم کرده است

آن یکی شور و شرر گم کرده است

این یکی گم کرده گر مال پدر

دیگری پند پدر گم کرده است

گر یکی بام و دری گم کرده است  
دیگر نام و فری گم کرده است  
آن زبان همدلی گم کرده است  
این زبان مادری گم کرده است

از تمام این و آن گم کردگان  
زشت روتر نیست در روی جهان  
ز آن که گم کرده زبان مادری  
حرف گوید با تو با چندین زبان

باک نه، گر داوری گم کرده است  
یا امید سروری گم کرده است  
زهر بادا شیر مادر بر کسی

کو زبان مادری گم کرده است (شیرعلی، ۱۳۷۳: ۱۲۳) مطالعات فرهنگی  
او معتقد است کسی که زبان مادری را گم کرده است شایستگی ماندن در خاک پدران را ندارد:  
هر کس که زبان مادری را گم کرد بایست که گم شود ز خاک پدران  
(همان: پانصد و بیست و چهار)

بازار صابر نیز در شعر «زبان مادری» با اشاره به رنج های سرزمین تاجیکستان تاکید می کند با  
وجود همه سختی ها زبان مادری و هویت ایرانی هنوز باقی است . نهاد این جملات،  
تاجیکستان است:

هر چه او از مال دنیا داشت داد

خطه بلخ و بخارا داشت داد

سنت والا و دیوان داشت داد

تخت سامان داشت داد

دشمن دانش گدایش دانش سینا گرفت

دشمن بی سنتش دیوان مولانا گرفت

دشمن صنعت فروشش صنعت بهزاد برد

دشمن بی خانه اش در خانه او جا گرفت

داد او از دست گرز رستم و سهراب را

بربران ناتوانی را توانا کرد او

نام خود را همچو گور رودکی از یاد برد

قاتلان خویش را مشهور دنیا کرد او

لیک لفظ مادرش مانند نام مادرش

در زبان و در دهانش ماند ماند

هر سخن با شیر مادر سخت شد

تا ابد در استخوانش ماند ، ماند (صابر: ۱۳۷۳: ۴۳)

او در شعر دیگری زبان مادریش را زبان زنده می نامد:

زبان مادری زنده من                      زبان برق و باران بهار است (همان: سی و دو)

مومن قناعت در شعر «به هوادار شعر تاجیکی» زبان مادری را به «شیر مادر» و «مهرمادر» تشبیه

می کند:

قند جویی، پند جویی، ای جناب

هر چه می جویی بجوی

بیکران بحری است، گوهر بی حساب

هر چه می جویی بجوی

فارسی گویی، دری گویی ورا

هر چه می گویی بگوی

لفظ شعر و دلبری گویی ورا

هر چه می گویی بگوی

بهر من تنها زبان مادری است

همچو شیر مادر است

بهر او تشبیه دیگر نیست، نیست

چونکه مهر مادر است

زین سبب چون شوخی های دلبرم

دوست می دارم و را

چون نوازش های گرم مادرم

دوست می دارم و را . (قناعت ۱۳۷۹: ۸۱)

فرزانه خجندی شعر فارسی را فراتر از مرزها می بیند او حتی فاخته های مسکو را شاهنامه خوان توصیف می کند:

نامه هایت خطوط معرفت شعر پارسی بود

بعد ها فاخته های مسکو

از زبان تو شاهنامه می شنیدند

و به سیمرخ حسد می بردند (خجندی، ۱۳۷۵: ۴۷)

فرزانه از پراکندگی و عدم وفاق فارسی زبانان دلگیر است و آرزوی همدلی هم زبانان را دارد:

چون کوه بلندیم و سرافکنده چراییم      وارسته ز خویشیم و به کس بنده چراییم  
گوییم به یک لفظ و نفهمیم دل هم      پیوسته به یک خون و پراکنده چراییم  
(همان: ۶)

او دغدغه آینده زبان فارسی و فارسی زبانان را دارد:

سر آمد عمر من در سرگه وقت      عجم چون می شود فردای دیگر؟  
(خجندی، ۱۳۹۱: ۲۹)

اما به آینده امیدوار است که این آینده روشن را در گرو بیداری فارسی زبانان می داند:

جرس لبریز افغان شد عجم بیدار می گردد      ز هر لب بانگ عصیان شد عجم بیدار می گردد

در این خاموشی مرده پیام زنده ای آمد      که در مرداب طوفان شد عجم بیدار می گردد  
(همان: سی و پنج)

یادکرد خراسان بزرگ و شهرهای تاریخی و فرهنگ پرور

خراسان بنا بر موقعیت تاریخی — جغرافیایی و ژئوپولیتیکی خود، تلاقی گاه فرهنگ های خاور و باختر بوده است. این خطه تمدن ساز که روزگاری وسعت بسیار داشته به عنوان خاستگاه زبان و ادب فارسی و جایگاه نخستین شاعران فارسی زبان با میراث های معنوی و ارزش های فرهنگی اش در تاریخ ایران اهمیت بسیار دارد تا جایی که در آغاز رواج زبان فارسی وجود شاعران و ادیبان بی شمار از خراسان قدیم موجب شد که اولین سبک ادبی فارسی به نام سبک خراسانی معروف شود. یادکرد گذشته با شکوه و تأسف عمیق بر از دست رفتن این سرزمین در شعر شاعران تاجیک بسامد بسیار بالایی دارد.



تصویری که فرزانه خجندی از خراسان دارد چیزی شبیه به آرمان شهر و سرزمین رویاهاست. او از تکه تکه شدن و تجزیه خراسان غمگین است و آرزویش به هم پیوستن اجزای گسسته خراسان است:

من آن خیاط را خواهم که دور چرخ گرداند ز نو از تکه و پاره به هم دوزد خراسان را  
(خجندی، ۱۳۷۵: ۱۰۴)

لایق شیرعلی ایرانیان و تاجیکان را همخون می داند و از خراسان با صفت «بزرگ» و «سترگ» یاد می کند:



چو از نسل فریدونیم  
از یک ریشه یک خونیم  
چو از خون سیاوشیم  
جاویدان هماغوشیم  
اگر رستم سرافرازد  
ز نو پرچم برافرازد  
درفش کاویان با ماست  
فر آریان با ماست  
خراسان بزرگ ما  
خراسان سترگ ما  
که با جمع و پریشانی  
عطای فضل یزدانی  
تپد با هم تند با هم  
دل تاجیک و ایرانی  
به تاجیک و به ایرانی

محبت باد ارزانی

صداقت باد

نجابت باد

شهامت باد ارزانی (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۷۷)

او نشانی «ایرانویچ» را هم از خراسان می جوید:

ای خراسان تو بگو ساحت ایرانویچ<sup>۱</sup> کو؟  
من از این فاجعه چون شکوه به یزدان  
نکنم؟

کو دگر شعشه دانش و فرهنگ بزرگ  
کو دگر کر و فر و نره غلغل فکنم؟  
(همان: ۳۲۸)

بسیاری از شهرهای تاجیکستان که فرهنگی دیر پا دارند جزوی از خراسان بزرگ محسوب می شدند، به همین دلیل شاعران بر خراسان و شهرهای قدیم آن ولایت تاکید ویژه دارند. شهرهایی که هر یک به دلیلی در تاریخ ما برجسته و یادآور رویدادی هایی خاطره انگیزند. شهرهایی چون سمرقند، بخارا، بلخ، یمگان و بدخشان که با فرهنگ و ادب فارسی عجین اند. به ویژه درباره دو شهر تاریخی و ارزشمند سمرقند و بخارا که از دست فارسی زبانان به در آمد و جزئی از کشور ازبکستان شد، این تاسف و تحسر بسیار عمیق تر است. «یاد کرد گذشته با شکوه قوم تاجیک و نیز ستم هایی که تاجیکان در طول تاریخ برتافته اند، خاستگاه موضوعی شعرهای بسیاری است. در میان شاعران تاجیک کسی را می توان یافت که شعر هایی در این باره نسروده باشد.» (شعردوست، ۱۳۷۶: ۸۴)

لایق شیرعلی فارسی زبانان اعم از ایرانی و افغان و تاجیک را ملتی واحد می داند و از اوضاع نا به سامان زبان فارسی در سمرقند و بخارا که خاستگاه زبان فارسی است و از پراکندگی فارسی زبانان عمیقاً ابراز تاسف می کند:

تاجیک و ایرانی و افغان چرا؟  
ما در این دنیا که از یک مادریم  
روز و شب بیدار، شمس خاوران  
ما ز خواب آلودگان خاوریم

<sup>۱</sup> - خاستگاه اولیه آریا یی ها

حضرت اقبال<sup>۱</sup> بر ما بد مگیر  
ما اگر در خواب سکنه اندریم  
خیز از خواب گران گفתי ولی  
در سمرقند آن چنان بی منبریم  
در بخارایی که درگاه دری است  
با دری گفتار، بیرون از دریم  
ما تماما ناتمامیم ای دریغ  
آن نجیب المنظر بی منظریم  
ما کیانیم از کیانیم؟ آسفا  
تاجداران گدای افسریم (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۳۱۴)

فرزانه خجندی به طرز گسترده ای در شعرش به سمرقند و بخارا توجه کرده است:  
تا بخارا همره رود زرافشان آدمم  
از پریشانی گریزان سوی سامان آدمم  
از پیام گرم من چشم بخارا باز شد  
بس که چون خورشید با چشم چراغان آدمم  
(خجندی، ۱۳۷۵: ۲)

در کنار یادکرد سمرقند و بخارا از حکومت سامانیان که روزگار رونق خراسان بود بسیار با حسرت سخن رفته است:  
در عجم نوروز بود و آفتابی می شکفت  
تخت سامان پایدار و دولتش بیدار  
بود (همان: سه)

اما حکومت سامانیان از دست می رود و بر باد رفتن حکومت سامانی در نظر شاعران تاجیک سرآغاز تاریکی و خاموش شدن چراغ فرهنگ است:  
ناگهان افتاد اندر تخت سامان غلغله  
ناگهان برخاست اندر مرز تاجیک زلزله  
دشمنی چشم چراغان مرا خاموش کرد  
تا بماند خلق من در ظلمتی بی مشعله  
(همان)

او از زبان رودکی خطاب به این شهرمی گوید:  
این زمان که گور سامان در سکونت غرقه است  
ای بخارا یاد داری موج آواز مرا  
ای که بالت را فلک برکند و در خاکت نشانند  
یاد کن ایام تندای های پرواز مرا (همان)

۱- اشاره به مصرعای از اقبال لاهوری که می گوید: از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز.

مومن قناعت نیز برباد رفتن حکومت سامانی را آغاز پایان یافتن معرفت می داند:

به جایی رفت آخر کار سامان	که آمد با سر بالا به پایان
چو دود از دوده سامان بر آمد	دگر آتش از این مجمر نیامد
چو نوح <sup>۱</sup> از تخت بر رخت دگر شد	سوار اسب چوبین رهسپر شد
بخارا ماند چون شهر گشاده	سواران گشته چون مرد پیاده
خرامید از شمالی چون سیه باد	قراخانی <sup>۲</sup> و داد این خاک بر باد
غلامی از جنوبی ها بر آمد	سر و سامان سامانی سر آمد
پس آن زد سکه را با نام محمود	بر آمد از وطن یا از کفن دود
و جوی مولیان چون اشک پالود	چو نیل معرفت گردید نابود

(قناعت، ۱۳۷۳: ۲۴۴)

در کنار یادکرد خاطرات تاریخی و مراکز فرهنگی گذشته، شهرهایی که امروزه در قلمرو کشور ایران هستند- به ویژه شهر شیراز- بسیار مورد احترام و توجه بوده است. مومن قناعت در بازدید از تخت جمشید، شکوه دنیای دیرین را تصور می کند:

کنون در قصر دارا جام جمشید است

در دستم

ز بوی باده و موی بت شیراز سرمستم

لبم را با لبان آب رکناباد پیوستم

به رویت لحظه ای آهسته در بستم

چو بالا می شوم بر مسند خورشیدی جمشید

که دارد آشیان ایزد

۱- نوح بن منصور پادشاه سامانی  
۲- طایفه ای از اقوام ترک

که دارد خاکدان

خورشید

در آن قصر خراباتی

که دارا بود و دنیا بود

درفش کاویانی نیزه ای از ماه بالا بود

بیارم در نظر تخت زبرجد

تاج زرین را...

و آن دنیای دیرین را (همان:۱۰۴)

فرزانه نیز که از ترش رویی خجندیان گله دارد، آرزومند «قند تبریز» است :

لیک هیهات در این بازار، بازار خجند

چهره ها ترش و سخن ها تندند

قند تبریز دلم می خواهد

راه بازار کجاست؟ (خجندی، ۱۳۸۵:۵۴)

### تجلیل شخصیت های اسطوره ای و پهلوانان ایرانی

وجه دیگر هویت ایرانی که در شعر شاعران تاجیک مشهود است توجه به اساطیر و پهلوانان ایرانی است در بدو امر شاید این مطلب چندان مرتبط با هویت به نظر نیاید اما واقعیت این است اساطیر نقش مهمی در شکل گیری هویت ایرانی داشته اند. «بی گمان همه عوامل و موجبات عمده فرهنگی که برای ایجاد وحدت ملی بر می شمردند از قبیل وحدت در زبان و معتقدات و داشتن سرزمین مادری و تاریخی مشترک و... لازم و در تحکیم وحدت ملی موثرند اما کافی نیستند. به اعتقاد من چیزی وجدانی تر و عاطفی تر از این موجبات و اسباب اصلی باعث آمده است که ایرانی خود را نه تنها با هموطن اش بلکه با ترکمن و قرقیز و تاجیک و آذربایجانی ماوراء ارس هم خویشاوند بشناسد و آن نیست مگر اشتراک در اساطیر دینی و دنیوی و رمز هایی زنده و دوام پذیر و نه مرده و فاقد بالندگی و در معرض جمود که همگان

آنها را کمابیش به یک معنی در می یابند. این بهره مندی از گنجینه ای همگانی غالباً ناخود آگاه است یعنی مردم معمولاً بدان هشیار نیستند اما به محض آنکه حالتی بحرانی پدید آمد و مثلاً جنگی در گرفت و هجوم بیگانگان حس مقاومت بر انگیزت آفتابی می شوند» (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۱۳).

اساطیر و پهلوانان ایرانی در ذهن و زبان تاجیکان زنده و حاضرند. «در این سالها توجه به ایران و ایرانی و میراث ادبی و فرهنگی آن به یکی از اصلی ترین بن مایه های شعر معاصر فارسی تاجیکی ماورالنهر تبدیل شده است. از آنجا که این نگرش با رویکردی اسطوره گرایانه و حماسی به میراث فردوسی و قهرمانان شاهنامه همراه است شعر اغلب این شاعران رنگ و بوی حماسی به خود گرفته است. تا جایی که می توان این حالت را به تعلق خاطر شاعران و نویسندگان عصر سامانی به حماسه سرایی و نیز قهرمانان ملی ایران و جهان ایرانی همانند کرد» (خدایار، ۱۳۸۳: ۲۳).

از بین شخصیت های اسطوره ای «رستم» و «کاو» جایگاه بسیار والایی دارند. لایق شیرعلی ضمن ستایش از رستم و بی نظیر دانستن او تنها خامه فردوسی را هم زور او می داند:

از همه ایران و توران

هم نبرد رستم دستان کسی نیست

همبر و همباز او در روی دنیا

از تمام زاده انسان کسی نیست...  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هیچ زوری هیچ حکمی هیچ قانونی  
پتال جامع علوم انسانی

عزم رستم را نمی یارد شکست

هیچ تیغی، هیچ مرگی، هیچ یزدانی

رشته عمرش نمی یارد گسست

الغرض جز روح عصیانی شاعر

همسر و هم شور رستم نیست، نیست

غیر فردوسی و روح پر توانش

هیچ کس همزور رستم نیست، نیست (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۲۶۵)

لایق در شعر «پسر هژدهم کاوه» کاوه را نماد عصیانگری علیه ظلم می داند که جنگ طلب نیست اما همه دوران ها آماده رزم است:

کاوه زنده است و نخواهد مردن

جان خود را ز قضا برهاند

تا ز ضحاک همه دور و زمان

کین هفده پسرش نستاند

کین او نیست فقط در دل او

کین او در دل هر انسانی است

کاوه یک کاوه فردوسی نیست

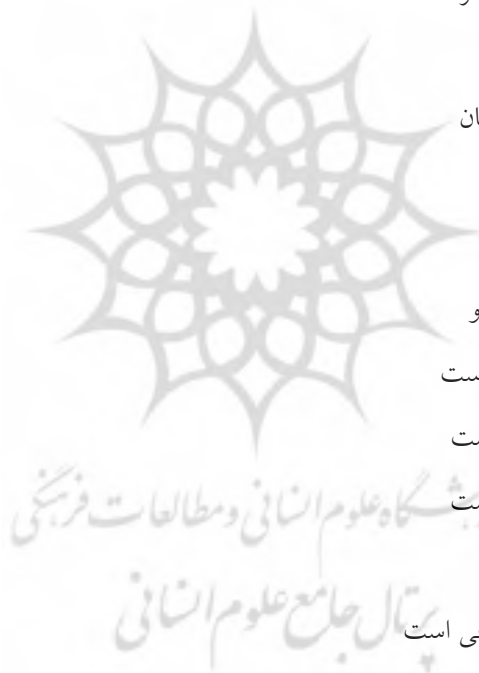
کاوه عصیانگر هر دوران است

خاصه امروز که یک آن کافی است

تا شود زیر و زبر کل جهان

خاصه امروز که ایمایی بس

تا شود قصر تمدن ویران



کاوه هشیار تر و زنده تر است  
مشت ها گرزها پر تاب ترند  
الحذر خوالیگران ضحاک  
پسر هژدهم را نبرند

گرز می سازد و آماده کین  
کاوه در روی جهان بیدار است  
داغ هجده پسرش چیزی نیست  
داغ ابنای بشر بسیار است  
می رود ده به ده و شهر به شهر  
تا همه صلح و صفا جو باشند  
همه ابنای بشر پنداری  
پسر هژدهم او باشند (همان: ۲۵۵ تا ۲۵۷)

مومن قناعت نیز برای گذر از «سنگر سنگین، نیاز به شمشیر رستم را احساس می کند:  
از این دود کیود و سنگر سنگین گذر باید  
کمر باید (قناعت، ۱۳۷۳: ۳۸۳)

این در حالی است که ما ایرانیان در شرایط دشوار معمولا «یا علی» می گوییم و از امام اول مدد  
می جوئیم اما درپاره ای از نقاط تاجیکستان در این موارد از رستم کمک می خواهند که نشان  
از توجه آنان به اساطیر ایرانی است.

داستان رستم و سهراب بارها دستمایه شاعران قرار گرفته است. در شاهد زیر گلرخسار تعبیر  
«خودکش شه زنده دار» را برای رستم به کار برده که جدید و تأمل برانگیز است.

برق می زد شه رگ ته‌مینه



ز آتش فاجعه

جانش را خبر می کرد

رستم فرزند کشته

خودکش شه زنده دار

زخم سهراب عزیزش را

به خوناب جگر می شست (صفی آوا، ۱۳۹۰: ۴۷۸)

گلرخسار برای شاهنامه به عنوان سند هویت ملی ایرانیان عمیقاً احترام قائل است و مرگ سهراب را « شاه بیت شاهنامه» می داند:

شاهنامه داستان نام و ننگ است

اهنامه داستان اشک و خون است

شاه بیت شاهنامه مرگ سهراب

شاه مرد شاهنامه سرنگون است

وای از شرم توان ناتوانی

پرچم تنهای کاوه غرق خون است

شاه خامه آه نامه می نویسد

شاهنامه داستان اشک و خون است (همان: صد و چهل و دو)

او شاهنامه را سندی زنده و جاودانه می داند که بدون آن چاره ای جز مردن نیست:

شاه نامه سخن است سخن بی مرگی

شاه نامه روح است به تن بی مرگی

شاه نامه وطن است وطن بی مرگی ..

شاه نامه نفس است

نفسی کز من و تو گر برابند

بمیریم

بمیریم

بمیریم (همان: چهارصد و شصت و چهار)

به مناسبت داستان رستم و سهراب بارها از تهمینه نیز یاد شده است. گلرخسار بین تهمینه و مادر وطن پیوند زده است:

اندر دل ما درد دو دنیا شده بندی تهمینه ما مادر ایران دگر نیست (همان: صد و بیست و دو)

لایق شیرعلی نیز «نوحه تهمینه بر سهراب» را به تصویر می کشد که در آن تهمینه هم از رستم و هم از بخت و قسمت خود شکایت دارد:

تهمینه ام، تهمینه ام از درد و غم دو نیمه ام

در حسرت سهراب یل

درج غمان شد سینه ام

سهراب من، محراب من خورشید من، مهتاب من

در این جهان بی کسی

بکتای من نایاب من

در دشت کین سرگشته شد در خاک و خون آغشته شد

از مهر رستم زاده شد

وز قهر رستم کشته شد

افتاد از بالای زین چون اختر از چرخ برین

شیر سفیدم از تنش دریای خون شد بر زمین...

فریاد از بخت بدا  
از رستما از قسمتا  
دنيا تهی شد چون دلم  
واحسرتا، واویلنا (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۲۶۷)

شیرعلی از «گرد آفرید» هم یاد کرده گر چه که دیگر نشان گردی از او در دست نیست:  
حیف گرد آفرید فردوسی      گرد زاده بین که گور کن است (همان: سیصد و شصت و پنج)  
او در شعر «روح رخس» روح اسب رستم را می بیند که در همه جا سیر می کند و هرگاه که  
خطری حس کند رستم را از خواب بیدار می کند تا مراقب انسانها باشد .

از فضای ملک ایران تا فضای ملک توران  
از سیستان تا کهستان  
از خراسان تا بدخشان  
از فضای لاجورد ملک خاور  
تا فضای نیلفام باختر

یال هایش غرق نور صبحگاهی  
چشمهایش چشمه نور الهی...  
گوش ها را بر صداهای زمین و آسمان بگشاده است  
از کجایی گر رسد بر گوش او طبل خطر  
می کند بیدار رستم را ز خواب جاودان  
بهر حفظ جان انسان (همان: دویست و شصت)

«رستم بزرگ ترین پهلوان شاهنامه است. «بزرگ ترین تراژدی ها با حضور رستم شکل گرفته است و در واقع سرنوشت او سرنوشتی تراژیک است. تراژیک بودن یک سرنوشت در حقیقت، نشانه سقوطی فاجعه بار است که در بیشتر موارد تاثیر آن به همراه درد و رنج باعث مرگ قهرمان می شود. داستان رستم در حماسه های دیگر، چنان جذائیتی ندارد. اسطوره کم رنگ می شود تا اندک اندک به وادی اشراق و عرفان بیاید. در وادی عرفان اسطوره رستم به نیروی برتر، کامل و حتی مطلق تبدیل می شود ولی خدا می گردد تا انسان کامل باشد؛ آن که قداست دارد و دین ورز و واجب الاطاعت است و به انواع فضیلت آراسته گشته در واقع، جای آن جنگجوی بی باک و خشن را مردی فرزانه می گیرد که روحانی و کاهن اعظم گشته است. او در تعابیر مختلف عطار، مولانا و حافظ شیر خدا، پیامبر، نوح، حمزه، شمس و حتی حلاج می شود. در واقع رستم و خدای غایبی اش، درون و برون یک راز واحد می شوند و ای گونه، اسطوره ما به وحدت می رسد» (فرهادی و حلبی، ۱۳۹۹: ۵۷۴).

#### افتخار به میراث ادب فارسی و شاعران بزرگ گذشته

پس از زبان فارسی، میراث ادبیات فارسی مهم ترین رکن مشترک فرهنگ ایران و تاجیکستان است. «ادبیات کهنسال فارسی هم از لحاظ قدرت تاریخی و هم از جهت فکری و معنوی از چنان غنایی برخوردار است که مثابه عنصری تمدن ساز و تاثیر گذار در صحنه های فرهنگ ملی و جهانی به کار گرفته شده است... به هر حال ادبیات فارسی شاهرگ حیاتی فرهنگ و تفکر ایرانی است» (رادفر، ۱۳۸۸: ۴۴).

ادبیات از مهم ترین ارکان هویت ملی است. «مهم ترین محمل هویت ملی، ادب دیر پای ماست که اندیشمندان جهان در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند. دست مایه این ادب کهنسال از همان آغاز رنج و عشق در راه آزادی و آزادگی بوده است. ذات فرهنگ ایرانی هرگز به خواری و زبونی تن در نداده و سلطه زور و شمشیر اقوام مهاجم نیز نتوانسته است به تنه این درخت تناور و بارور آسیبی جدی وارد سازد» (همان: چهل و چهار).

فرهنگ غنی ایرانی خاستگاه شخصیت های ارزشمند بسیاری بوده است. در بین شخصیت های ایرانی، شاعران فارسی زبان که شخصیت هایی فرامکانی و فرا زمانی هستند اعتبار و جایگاه فوق العاده ای دارند. شاعران تاجیک تقریباً از تمام شاعران بزرگ ایران یاد کرده اند اما از بین آنان رودکی، فردوسی خیام، حافظ، مولوی و سعدی بیش از سایرین مورد توجه

بوده اند و البته این به جز تاثیر پذیری های مستقیم و غیر مستقیم آنان از شعر ایران است. رودکی که پدر شعر فارسی است همواره مورد توجه شاعران تاجیک بوده است. اینکه آرامگاه رودکی در کشور تاجیکستان واقع است سبب شده تا تاجیکان تعلق خاطر خاصی نسبت به او داشته باشند.

مانده ای گر نیم جان و نیم زنده تا به حال با سرود رودکی با طب سینا مانده ای (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۳۲۳)

در بیتی دیگر کلام رودکی را می ستایید:

کلام رودکی والا مقام است ز نامش خلق ما جاوید نام است (همان: ششصد و بیست و چهار)

مومن قناعت، رودکی را مایه رشک یونانیان می داند:

رودکی چون ز غیب بیرون شد گشت دریای شعر و جیحون شد

از جوانی به رزم پیران شد رشک سرکردگان یونان شد

شأن پیران ز شهرتش لرزید نام با نام رودکی گردید

او نشیمن گرفت بالاتر کرد در بام این جهان منبر (قناعت، ۱۳۷۳: ۲۷)

در بین شاعران یادشده فردوسی جایگاهی ممتاز دارد و همه این شاعران او را ستوده اند. این محبوبیت بدان جهت است که شعر معاصر تاجیک در اغلب موارد حال و هوای حماسی دارد و به شاهنامه و فردوسی به چشم شناسنامه ملی خود می نگرد:

این مادر دهر عاقلان کم زاید هر لحظه شمار ناکسان افزایش

از جمله فردوسی کم آید به جهان از جمله محمود هزاران آید (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۵۲۶)

بازار صابر فردوسی را «خضر شاعران» لقب داده که جاوید است:

هر چند سی و پنج بودش عمر شاعری در سن شعر از او نگذشتست شاعری

در سی و پنج شاعری شد پیر شاعران  
آب سخن چشید و بشد خضر شاعران  
(صابر، ۱۳۷۳: ۲۵۰)

بازار صابر برای مجسمه فردوسی نیز احترام قائل شده و او را «خدای پهلوانی» نام نهاده است:  
هیكل فردوسی در میدان آزادی<sup>۱</sup>

قبله میهن پرستان

قطب میهن

جایگاه توبه و سوگند مردان ...

آسمان را می خراشد نام فردوسی

چون لوای کاویانی

چون شعار آریایی ...

نام او آمین و بسم ... کارستان

نام او نام خدای پهلوانی... (همان: سیصد و چهل و هفت)

ابیات ستایش آمیز درباره فردوسی و شاهنامه بسیار زیاد است و ذکر همه آنها در این مجال  
نمی گنجد.

خیام هم در اندیشه شاعران تاجیک جایگاهی والا دارد. مخصوصاً لایق شیرعلی به شدت  
شیفته خیام است و چندین دوبیتی درباره خیام دارد:

از گردش ایام به کف جام بمیر  
آرام نمیر و با دلارام بمیر

خواهی که به گور تو نشیند خورشید  
در پرتو آفتاب خیام بمیر (شیرعلی،  
۱۳۷۹: ۵۲۶)

او خیام را آگاه به اسرار دلها می داند:

خیام دلت از دل ما آگاه است  
هر یک سخنت سرود درد و آه است

۱- در زمان شوروی میدان «لنین» نامیده می شد

بیت تو دری است باز بر کعبه دل      شعر تو چو عمر آدمی کوتاه است (همان: پانصد و بیست و سه)

گلرخسار در حین ابراز شوق به ایران آن را «جان عزیز» و «سرزمین نابغه خیز» خطاب می کند و از خیام به عنوان یکی از نوابغ ایرانی نام می برد:

ای میهن سبز مهر ای شه رگ نبض شعر  
ای دور به جان نزدیک ای نور دل و دیده  
در هر ورق سنگت شعری است اهورایی  
از هر وجب خاکت یک نابغه روییده...  
خیام تو افشا کرد اسرار محبت را

ایران عزیز من ای جان عزیز من! (صافی آوا، ۱۳۹۰: ۳۴۶)

حافظ هم در نظر تاجیکان بسیار عزیز است. در آن ایام که ملت تاجیک در بین دیوار اندیشه های سوسیالیستی محصور بود. دیوان حافظ که در اغلب منازل وجود داشت طوری که تاجیکان نام بسیاری از فرزندان خود را «حافظ» می گذاشتند.

اگر در خانه تاجیک تمام چیز ناچیز بود      به هر گهواره حافظ بود یا دیوان حافظ بود  
همان پیری که از بیراهه ها تا عرصه دنیا      ز منزل ها به منزل ها گشاده راه از دلها...  
اگر با نام حافظ می شدی در خانه تاجیک      به ناگه قصر می شد از کرم ویرانه  
تاجیک (قناعت، ۱۳۷۳: ۳۸)

از نظر لایق شیرعلی شعر حافظ یکی از انگیزه ها و بهانه های زنده ماندن است:

تا دمی که زندگی باشد به راه آرزو

تا دمی که شعر حافظ باشد و جام سبو

من نمی میرم

من نخواهم مرد (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۱۹۷)

او دلیل بقای فرهنگی تاجیکان را با وجود هجمه های بسیار، آثار برجسته ادب فارسی می داند:

بی مدینه، بی سفینه، بی خزینه، بی نصیب      کو به کو و در به در درویش آسا مانده ای  
بس بریدنت زبان و بس شکستندت میان      باز گویا، باز پویا، باز پایا مانده ای  
مانده ای گر پاک جان و پاک ایمان تا هنوز      با کتاب حافظ و آثار مولا مانده ای  
(همان: ۳۲۳)

در آغاز دفتر شعر «پیام نیاکان» فرزانه خجندی که اسم این دفتر نیز به نوعی توجه به اصالت و پیشینه تاریخی است؛ سلسله اشعاری وجود دارد که هر بخشی از آن را به بیان حال یک شاعر مشهور ایرانی اختصاص داده است. فرزانه در این اشعار از زبان این شاعران سخن گفته است. مثلا از زبان فردوسی خطاب به ایرانیان می گوید:

عمری که نصیبم بشد ای خلق خرد کیش      صرفت بنمودم که تو را عمر فزاید  
تا در نظر عالمیان این دم و هر دم      شهنامه من نام تو را حفظ نماید  
(خجندی، ۱۳۷۵: ۶)

ارادت فرزانه به مولوی چنان است که توجه مردم به مولوی و خوانده شدن آثار او را سبب بیداری فارسی زبانان می داند:

در غفلت پناهان باز، لب گنگان سخن پرداز      خلاق مولوی خوان شد عجم بیدار می  
گردد (خجندی، ۱۳۹۱: ۲۹)

او ناقوس کلیسا را به جرس کاروان سعدی تشبیه می کند:

بانگ زنگوله کلیساها

جرس کاروان سعدی بود (همان: پنجاه و سه)

محبوب لایق شیرعلی نیز شعر سعدی می خواند:

تو شعر سعدی می خواندی و من روی تو می دیدم      من از هر بیت سعدی بیت ابروی تو  
می دیدم (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۱۹۵)



بازار صابر با اشاره به سرنوشت درد انگیز تعدادی از شاعران ایرانی حاضر است هر رنجی را به جان بخرد اما شاعر وطن باقی بماند:

راضیم چون سعد سلمان

با گناه شاعری در چاه و زندانم کنند

چون هلالی<sup>۱</sup> شعر در لب سنگبارانم کنند..

راضیم من در خطای شعر رنجورم کنند

بلکه همچون رودکی کورم کنند

راضیم میرم مرا در خاک نگذارند

ولیک

شعر در دستم بمیرم

شعر در حلقم بمیرم

شاعر خلقم بمیرم (صابر، ۱۳۷۳: ۳۶)

میراث ادب فارسی برای تاجیکان تنها جزیی از فرهنگ نیست بلکه انگیزه زندگی و سند هویت بخش آنهاست لذا آن را برابر جان می نهند:

الا شعر عجم فردا مرا تو زنده خواهی داشت

به زیر سنگ های ثابت و سیار گردون ها

الا البرز پا بر جا مرا تو زنده خواهی داشت

الا دیوان حافظ حافظم باشی ز هر مرگی

الا دیوان مولانا مرا تو زنده خواهی داشت

(شیرعلی، ۱۳۷۹: ۴۳۸)

یادکرد شاهان، عارفان دانشمندان و سایر شخصیت های برجسته ایرانی

<sup>۱</sup> - هلالی جغتای از شاعران قرن نهم که به دلیل شیعه بودن توسط ازبکان کشته شد.

علاوه بر شاعران طیف های وسیعی از شخصیت های ایرانی مورد توجه شاعران تاجیک بوده اند که هریک به نوعی تجلیل شده اند.

گلرخسار خود را میراث دار «جمشید» می نامد:

وارث بیچاره جمشید منم در لب ملت من جام جمی گریان است (صفی آوا، ۱۳۹۰: ۱۲۷)

و در جایی دیگر وارث کتاب «قانون» ابن سینا و مثنوی معنوی:

خودسوز دیده وارث قانون و مثنوی از وحشت جهالت انسان گریستم (همان: صد و بیست و سه)

فرزانه نیز از جلال و مسند شاهان ایرانی تبار یاد می کند که دیگر دست یافتنی نیست:

نه بتوان با سرشکی باز گرداند جلال و مسند دارا و جم را (خجندی، ۱۳۹۱: ۲۹)

گلرخسار دیدگاه جالبی دارد او حتی ایران و توران را هم جدا از هم نمی داند چرا که هر دو میراث فریدون هستند:

الا ایران الا توران

شما یک بحر و دو ساحل

شما دو دیده و یک دل

شما یک جان و یک روحید

شما از هجر مجروحید

شما هم قافیه هم قافله همزاد و بنیادید

شما محزون ترین یادید

یاد کاهل تاریخ

یاد خسته هجران

الا ایران الا توران

شما هم دیده هم دید فریدونید

شما پیوند جاوید فریدونید

شما از خون و از جان فریدونید

شما ایران و توران فریدونید (صفی آوا، ۱۳۹۰:۴۳۷)  
فرزانه در ابیات زیر با ترکیب زیبای «دو رکعت عشق» از دو تن از عارفان ایرانی، منصور  
حلاج و عطار نیشابوری، نام برده است.

شفق با شوق منصوری دو رکعت عشق می خواند      ندارد تاب دیجوری دو رکعت  
عشق می خواند

افق سجاده باز است و خورشید غروبنده      چو عطار نیشابوری دو رکعت عشق  
می خواند (خجندی، ۱۳۹۱:۳۸)

قناعت نیز فقدان اناالحق گوی را احساس کرده و منصور حلاج را می جوید:

صد دار درخت است اگر نیست انا الحق      منصور صلا زن که به هر دار بگریم  
(قناعت، ۱۳۷۳:۱۶۲)

زرتشت پیامبر ایران باستان نیز از شخصیت های محبوب شعر تاجیک است. مومن قناعت  
چنان گرم در یادهای گذشته است با گوش خود صدای خواننده شدن اوستا را می شنود:

به چشمم می درخشد آتش زرتشت در ساغر      به دست دختر پیر مغان در لعلی آذر  
به گوشم خوانش پیر مغان با ناله می آید      اوستا می کشد فریاد از منبر  
(همان: صد و پنج)

فرزانه خجندی علاقه وافری به زرتشت دارد و بارها از او در شعرش یاد کرده است. او برای  
توصیف نور و روشنایی مکرر از آتش زرتشت استفاده کرده است.

در آن میانه آتش بیدار زردهشت      در چشم من شکفته و انوار می فشاند (خجندی  
، ۱۳۹۱:۲۱)

باید به غار زرتشت وارد شد

برای جیدن<sup>۱</sup> نور (همان: ۴۹)

از بین دانشمندان ایرانی ابن سینا برای تاجیکان بی نظیر است. لایق شیرعلی منظومه ای با نام  
«گهواره سینا» دارد که شیفتگی و ارادت قلبی او را به ابن سینا نشان می دهد. از شعر او بر می

<sup>۱</sup> - جویدن

آید که خیام در آخرین لحظات زندگی کتاب شفای ابن سینا را می خوانده است:

علاج درد جستن در همه حال

ز طب بوعلی کار نجیب است

ولی بهر حکیمی مثل خیام

«شفا» را خوانده جان دادن عجیب است

نمی جست از «شفا» خیام سحری

که صد سال دگر عمرش فزاید

فقط می خواست اندر واپسین دم

«شفا» را چون در دنیا گشاید

فقط می خواست با چشمان سینا

نظر سازد به چشم مرگ باری

فقط می خواست اندر بستر مرگ

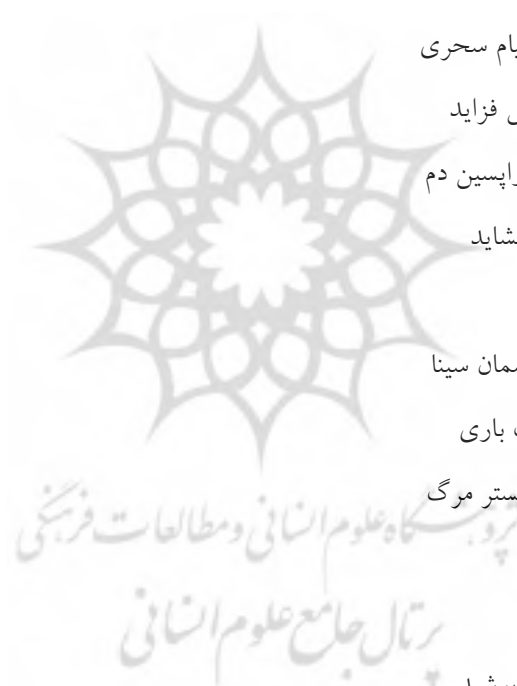
ورا سینا کند بیمار داری

شفا را باز کرد و چشم پوشید

تمام دردهایش بی دوا ماند

میان صفحه های طب سینا

نگاه مرده درد آشنا ماند



و اینک می گشایم من «شفا» را  
دلم پر زخم ناسور است ناسور  
به هر زخمی که اندر سینه دارم  
همه آفاق معذور است معذور

به کل دردهای جاودانه

به هر دردی که باشد جرم ایام  
شفا بخشی گر از دستم نیاید

«شفا» را خوانده می میرم چو خیام (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۱۳۰)

شواهد فوق تنها نمونه هایی هستند که توجه شاعران را به هویت ایرانی نشان می دهند با جستجوی بیشتر شواهد دیگری را می توان به این مجموعه افزود و ابعاد دیگری از هویت ایرانی را شناسایی کرد مثلاً اشاراتی که به آداب و رسوم، جشن ها، ضرب المثل ها، سنت های ادبی و... دلالت دارند. به عنوان نمونه در شاهد زیر مومن قناعت از اعتقاد نیاکان به تقدس نوروز سخن گفته است:

عصرها اجدادی های ما زمستان دراز

قصه سر بسته از اقبال می پرداختند...

ابتدای بخت از نوروز می پنداشتند

بر همین روز مقدس اعتقادی داشتند

لیک تا این روز نیک

صد ورق

از صفحه سرد زمستان می زدند (قناعت، ۱۳۷۳: ۶۱)

در نمونه زیر نیز به سنت آتش افروختن و پریدن از آتش اشاره کرده است که هنوز هم باقی

است و عبارت معروف «زردی من از تو، سرخی تو از من» که در این مراسم متداول است.

گمان کردم که اینجا آتش نوروز می سوزد...

تو ای آتش بگیر زردی رویم را

بده سرخی رویت را

گناهم را بسوزان

هدیه کن فال نکویت را (همان: سیصد و هفتاد)

شواهدی که دلالت بر هویت فرهنگ ایرانی باشد در شعر شاعران تاجیک بسیار است و ذکر همه آنها در این مجال میسر نیست آنچه بیان شد تنها بخشی از شوق تاجیکان نسبت به ایران است. کشور تاجیکستان دوره های دشواری را از سر گذرانده است و یکی از سلاح های مهم او برای استقامت و دوام آوردن در برابر حوادث، چنگ زدن به نوستالوژی ایران قدیم است. «نومیدی ها و ناکامی های حیات، این فرصت را به ذهن بشر می دهد که به گذشته بازگردد و حسرت خود را در آن و از آن نشان دهد. این مساله تنها در حیطه پزشکی و روان شناسی توام با ذهن بشر نیست. بلکه هنر و ادبیات نیز بستری برای تجلی چنین بازگشتی در انسان ایجاد نموده اند. آثار هنری نیز جلوه گاه صادق اضطراب و حسرت بوده اند» (مظفری و همکاران، ۱۳۹۶: ۵۷۰).

#### نتیجه گیری:

بی گمان نژاد، دین، زبان، گذشته تاریخی، فرهنگ، آداب و سنن، آرزوها، آرمانها و... هر کدام در شکل گیری هویت فرهنگی یک ملت نقش موثر و غیر قابل انکاری دارند. در بحث از هویت ملی ایرانیان، اصالت فرهنگ و گذشته تاریخی مشترک که به لایه های عمیق تر و پایدار تری از شخصیت ملی و وجدان جمعی تعلق دارد، نقش برجسته تری ایفا می کند. آن چنان که شالوده هویت کهنسال ما نیز بیش از هر چیز دیگر برپایه های همین ارزش های فرهنگی و اخلاقی استوار است. کشور تاجیکستان هم وارث آن میراث فرهنگی عظیم و غنی است و بازتاب آن را در شعر و ادبیات آن می توان دید. در این مقاله شعر پنج شاعر منتخب بررسی شد و مشخص گردید که این شاعران بیش از هویت ملی خود به هویت فرهنگی شان دلبستگی دارند و نشانه هایی که در شعر آنها دلالت بر تعلق خاطرشان به فرهنگ ایرانی و زبان

فارسی دارد آشکارتر و عمیق تر از وابستگی به مرزهای محدود سیاسی کشورشان است. توجه به زبان فارسی و شاعران بزرگ سرزمین ایران و سایر شخصیت های ایرانی، یاد فرهنگ شهرهایی که قبلا در قلمرو ایران بودند و بسیاری از نشانه های دیگر که در اینجا تنها به بخشی از آنها اشاره شد، نمود هایی از فرهنگ ایران در شعر شاعران یاد شده است که امروز در ظاهر خارج از ایرانند اما ذهنیت و اندیشه آنان به جهان ایرانی تعلق دارد. باید در نظر داشت که در دوره شوروی سابق کشور تاجیکستان سالهای طولانی با ایران هیچ رابطه سیاسی و فرهنگی نداشته است و بعد از آن هم از درون با جنگ های داخلی و مشکلات سیاسی و اجتماعی بسیار دست به گریبان بوده است و دهه های متمادی از طرف مخالفان به طور جدی و گسترده سعی در پاک کردن هویت ایرانی تاجیکان شده است و هنوز هم ترک گراها با زبان فارسی و هویت ایرانی سر جنگ دارند. به قول مومن قناعت:

دمی که بزمگاه ابن سینا، رودکی، خیام

بشد جولانگه دزدان

بشد بازیچه ایام (قناعت، ۱۳۷۳: ۳۵)

از طرف دیگر شاعران منتخب ما با شاعران و ادیبان غربی و ادبیات روس آشنایی کامل دارند و با وجود جمع بودن همه عوامل برای گسست از ایران، هرگز دست خود را از دامن ایران کوتاه نکردند و هنوز اصالت ایرانی در شعر آنها غالب است و رگه های ژرف ایرانیت در سطر سطر اشعار آنها دیده می شود. آنها هرگز از ایران که آن را ریشه خود می دانند، جدا نشده اند:

ریشه من منشا اجداد من اصل من ایران من بنیاد من

جان ما چون رشته دو بافت است بافت من ای تار و پود یاد من

گر نباشی سینه ما می درد دشمن ایمان من جلاد من

چند غافل ماندی از درد دلم یک تویی امروز هم فریاد من

بعد سامانی مرا سامان نماند باد بر کف شد هنر آباد من

از ورارود این همه غافل مباش دست رستم باز بر امداد من (شیرعلی، ۱۳۷۹: ۷۲)

با این میزان دوری و با وجود هجمه های بسیار شاعران تاجیک برای حفظ هویت خود جهاد کرده اند و این در حالی است که گاهی از طرف کشور ایران که قبله آمال تاجیکان است کم لطفی هایی صورت می گیرد که پاسخ اینهمه عشق نمی تواند باشد و جای آن دارد که امروز ایران با مهر افزون تری این پاره پیکر خود را بنوازد.

### References

- Anousheh, Hassan. *Encyclopedia of Persian Literature in Central Asia*. Tehran: Encyclopedia Institute, 1999.
- Bund Shahriari, Ali Asghar. *New Persian Poetry in Central Asia*. Tehran: Kalk Simin, 2011.
- Farhadi, Farahnaz, and Ali-Asghar Halabi. "A Comparative Study of the Function of Georges Dumézil's Trifunctionalism Theory of Contemporary Mythologist in the Myth of 'Rostam and Esfandiar'". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 25, no. 2 (Winter and Spring 2021): 562-588.
- Hayati, Zahra, and Mohsen Hosseini Mo'akhar. *From the Iranian Identity*. Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Art and Surah Mehr, 2007.
- Islami Nodooshan, Mohammad Ali. *Let's Not Forget Iran, Along With Following the Shadow of Homy*. 1<sup>st</sup> ed., Tehran: Toos, Bita.
- Khodayar, Ebrahim. *From Samarkand Choo Ghand; Selected Contemporary Persian-Tajik-Uzbek Poetry*. Tehran: Tarbiat Modares University, Persian Language and Literature Research Center, 2004.
- Khojandi, Farzaneh. *Message of the Ancestors*. Tehran: Soroush, 1996.
- . *Pulse of Rain*. Translated and edited by Soheila Hosseini, Tehran: Persian Language Development Council, 2012.
- . *Unfinished Pain*. Tehran: Rasanesh, 2006.



Mosalmany Ghobadiani, Rahim. *Persian Language and Literature*. Tehran: Foreign Ministry Printing and Publishing Institute, 1997.

Mozaffari, Solmaz, et al. "A Critical Reading of Nostalgia in the Poetry of Fadwa Touqan". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 22, no. 2 (Winter and Spring 2018): 569-585.

Qanat, Momen. *Selected Poems*. 1<sup>st</sup> ed., Tehran: Al-Huda International Publications, 1994.

Radfar, Abolghasem. "The Reflection of Iranian Identity in Works of Art and Cultural Heritage". *Journal of Persian Language and Literature*, vol.1 , no. 1 (2009): 58-38.

Saber, Bazaar. *Selected Poems*. 1<sup>st</sup> ed., Tehran: Al-Huda International Publications, 2009.

Safi Ava, Golrokhsar. *Collection of Poems*. Tehran: Negah, 2011.

Satari, Jalal. *National Identity and Cultural Identity; Twenty Articles in the Field of History and Culture*. Tehran: Markaz, 2001.

Sherdost, Ali Asghar. *The Perspective of Contemporary Persian Poetry in Tajikistan*. Tehran: Al-Huda International Publications, 1997.

Shir Ali, Layegh. *Ruh Rakhsh; Anthology of Layegh Shir Ali's Poems*. 1<sup>st</sup> ed., Tehran: Persian Language and Literature Development Council, 2000.